

کتاب «انقلاب ۵۷ و انکشاف فلسفه تاریخ ایران» نوشته دکتر سید جواد طاهایی، نمونه‌ای از این دسته دوم تلاش‌ها است و آن را می‌توان در کنار آثاری چون «زمانی بین زمان‌ها» از لیلی عشقی، «انقلاب اسلامی ایران و انفتاح تاریخ» از دکتر حسین کچویان و «انقلاب فرامدرن» از دکتر موسی نجفی، از آثاری تلقی کرد که این استقلال و تمایز موجودیت انقلاب اسلامی را به رسمیت می‌شناسند و در تحلیل‌شان به آن مرکزیت و محوریت می‌دهند.

«انقلاب ۵۷ و انکشاف فلسفه تاریخ ایران» کانون تحلیل خود از انقلاب را در خود ایران یا به تعبیر دقیق‌تر در «ایده ایران» قرار داده است. طاهایی ایران را فراتر از یک «دولت-ملت» مدرن، به مثابه ایده‌ای در نظر می‌گیرد که طی تاریخی طولانی تداوم داشته، تجارب و آزمون‌های گوناگونی از سر گذرانده، نهایتاً در انقلاب ۵۷ جامه تحقق به تن کرده و امکان‌های موجود در خودش را بسط داده و آزاد کرده است.

طاهایی بحث خود را از دل گفت‌وگویی جدی با فضای اندیشه معاصر ایران به پیش می‌برد. در وهله نخست، او دیدگاه انتقادی خود را متوجه آراء و نظریاتی می‌کند که تمامیت، موجودیت و تداوم ایران را به عنوان واقعیت اصیل تاریخی این سرزمین انکار کرده و نادیده گرفته‌اند. در اینجا او مشخصاً کار نویسندگان و متفکرانی مانند دکتر محمدعلی همایون کاتوزیان، دکتر احمد اشرف و دیگرانی که با نظریه‌هایی مثل نظریه «استبداد ایرانی» یا نظریه «نسبیت قومی» آن تمامیت و کلیت موجودیت متداوم ایران را مورد خدشه یا بد فهمی قرار داده‌اند، به چالش می‌کشد.

در گام بعدی، طاهایی گفت‌وگوی انتقادی بسیار مهمی را با دکتر سید جواد طباطبایی آغاز می‌کند. البته این نقادی باذعان به تأثیر جدی طباطبایی بر این نوع نگاه به ایران آغاز می‌شود که کتاب «انقلاب ۵۷ و انکشاف فلسفه تاریخ ایران» نیز در بستر آن ممکن شده است. طاهایی تصریح می‌کند که فضل تقدم اندیشیدن به ایران به مثابه یک ایده و سخن گفتن از تداوم تاریخی ایران با سید جواد طباطبایی است، اما این فضل او را از نقد معاف نمی‌دارد. طباطبایی با وجود توجه و التفات به موجودیت و تداوم تاریخی ایده ایران، انقلاب ۵۷ را که به مثابه به ثمر نشستن و تجلی همه آنچه که عناصر اندیشه «ایران شهری» و در واقع «ایران فرهنگی» می‌توان قلمداد کرد؛ نادیده گرفته و محل نظر ورزی خود قرار نداده است. به همین خاطر پروژه اندیشیدن او به ایران، بدون لحاظ انقلاب اسلامی با جایگاهی که در این بحث دارد، ابتر و بی‌ثمر باقی مانده و در حقیقت پادر هواست. طباطبایی از جایی که ایستاده است سخن می‌گوید اما در بی‌توجهی توأم با نوعی نابینایی به نسبت این جایگاه با رخداد انقلاب زیر پای خود راست و خالی می‌کند.

طاهایی برای صورت بندی فلسفی نسبت میان ایده ایران و موجودیت ایران به مثابه یک موجودیت «قومی» با رخداد انقلاب اسلامی بهمن ۵۷ به سنت فلسفه ایده آلیستی آلمانی تمسک می‌کند. او خصوصاً به تأملات هگل در باب انقلاب فرانسه و مهم‌تر از آن، به جنبه مغفول و کمتر پرداخته شده آثار هایدگر، یعنی «دفترهای سیاه» توجه دارد که به نوعی یادداشت‌های منتشر نشده و حاصل تأملات خلوت نشینانه هایدگر در باب سیاست است و از اهمیت رخداد، وطن و تقدم امر وجودی بر امر نظری حکایت می‌کند. طاهایی به واسطه مبادی که با هگل و هایدگر طی می‌کند و نقاط آغازی که در اندیشه آن‌ها می‌یابد، انقلاب ۵۷ را موضوع تأملی فلسفی قرار داده و آن را به مثابه رخداد آشکارکننده باطن تاریخ ایران و بسط و ظهور ایده ایران برمی‌رسد. از نظر طاهایی، اصل نخستین و محوری ایران همانا میل به یگانگی با مطلق و جست‌وجوی مطلق در بستر زندگی سیاسی و اجتماعی است؛ به عبارت دیگر طاهایی از میل به پیوند و یگانگی با مطلق، به عنوان اصل مؤسس و اساسی ایده ایران و موجودیت ایران یاد می‌کند و معتقد است که این اصل با انقلاب اسلامی برای نخستین بار به طور جدی و فراگیر با حضور «قوم ایرانی» (با تأکید بر تمایز مفهوم قوم در برابر مفهوم مدرن ملت) به صحنه تاریخ می‌آید. از این جهت، کل تاریخ ایران و اندیشه ایرانی، مقدمه‌ای بوده که ذی‌المقدمه خود را در رخداد انقلاب ۵۷ و نظام سیاسی برآمده از آن می‌یابد. تاریخ ایران همچنان که خود را در این واقعه بازتاب می‌دهد، به یک معنا با این واقعه به عصر اصلی خود وارد می‌شود. انقلاب، موضع به صحنه تاریخ آمدن ایران است. انقلاب نه تنها ایران که ایرانی را «رومی آورد» و او را به باز یگر اصلی در رقم زدن سرنوشت خود بدل می‌کند. بدین معنا، تقابل خیالی که از مواضع گوناگون میان اسلام و ایران یا انقلاب و ایران تصور می‌شود، در متن فهم درست از ماهیت انقلاب ۵۷ به کلی محو و ناپدید می‌شود. ▶